

از آنجا که به گمان اینجانب به دلایلی مشخص اتواهی از رمانتیسیم در ادبیات امروز، به ویژه شعر اکثرون، حضوری انکارناپذیر یافته، خوانندگان مقاله زیر را برای درک برخی گرایش‌ها در شعر امروز مفید می‌دانم.  
۱-۴

مجازاتی

## وضعیت پست مدرن و زوال دولت عشق

یهمن باردرگانی

شعر عشق از عشق‌های شورانگیز سخن می‌گفت که هرگز به وصال نمی‌انجامید. در نزد این شاعران، ارجحیت‌ناز از هر چیز، خود عشق بود. مشغول در این میان بهانه نبود تا آتش عشق را در جهان شاعر شعله‌ور کند و این سرخشن و فتن‌اشدن در راه عشق را قطبش می‌ماند می‌سپردند.<sup>(۱)</sup>

بسی طره به شدت عشق و عفاف معرول بودند و می‌پنداشتند که سرمن از دره عشق سرگی تسیرین و سایه فخر و مباحات است. چنان‌که هر که از ایشان عاشق می‌شد می‌مرد. این عشق جسمانی پاک و سرگرا، که صاحب المود به عشق شرفا نیز نامیده شده، معاول ایمن حب صوری، اسیوگر محمد بن عاود امصهانی، قلیه ظاهری صاحب کتاب الزهره است. به گفته ی لونی ماسیبیون و هنری کرین او نخستین کسی است که فلسفه‌ی عشق افلاطونی را در سرگزشتین به شیوه‌ی منظم بیان داشته است. جالب این است که سرنوشته متلف الزهره با سرنوشته عاشقان صوری که پاک می‌ماندند و در نزد عشق جهان می‌روانند و نامرادی مراد ایشان بود، همانند شد.<sup>(۲)</sup>

جالب است به یاد بیاوریم که مستخدمین داود امصهانی، کسی که دیواری عشق افلاطونی به طرفداری از آن کتابی نوشته و خود تمام عمر عاشق کسی دیگر بود، فتوی قتل صلاح را صادر می‌کند. عاشقی عاشق دیگر را چنین روایتی دیگرگونه از عشق لایه می‌دهد. مستحق مرگ می‌شد.<sup>(۳)</sup>

در ادبیات معاصر نمونه‌ای از این نوع عشق معطوف به زوال یا صافق هدایت در داستان کوتاه دانش آگلی آورده است.

می‌بینیم که چاقبه‌های زیبای شاشخی تا چه

همان قدرش است که طلسم جادوی سیاه را که ناشی از قنوت جادویی، دیواست ختشی می‌کند. در نقطه‌ی مگالی، عشق‌های عصر باستان، عشق‌های قرون میانه قرار دارند. عشق، فقط در ابدیت آن، زیبا دیده می‌شد. کمال عشق، نولابدیت و زوال‌ناپذیری آن بود. عشقی که با تغییر حس از این برود زیبا دیده نمی‌شد. بین عشق و جهان‌نگی پیوندی برقرار بود. هر آن چه جاودانه بود، زیبا هم بود. داستان‌های عاشقانه قرون میانه به نحوی تدوین شده‌اند که تأکید آن‌ها بر رنج هجران است نه بر لذت وصل. زیرا در آن زمان رنج زیبا دیده می‌شد. در قرون میانه، عشاقی که سرنوشته نژادیک داشتند، چون لیلی و مجنون صوریون و فوهاد و روستو و زولیت، نامور شده بودند. نژادوهای قرون میانه هر شوایه‌ای دل در گرو عشق بانویی داشتند. بانویی از طبقه اشراف و در بسیاری از موارد این عشق یک عشق افلاطونی بود. این نوع عشق، در آن دوران رایج بود و بالاترین نمونه‌ی آن عشق قدیس برای وصل به محضر خداوند بود. جهان‌پایانی بود که آدمی را از خدایش جدا می‌کرد. سرنوشته آدمی در این جهان پذیرش رنج فریق خداوند این نوع رنج مهم‌ترین انگوی بود که عشق‌های پر از سوز و گداز تو روی آن گسترش یافتند. بر عشق پایدار و کلام نایافته تأکید شد و عشق کامیاب را عشق ناقص دیدند. می‌گفتند عشق هنگامی به کمال خود می‌رسد که معهوده نام بداند پس نفس عشق هدف می‌شود.

یادیت عشق به کمال، عاشق را آن باشد که عشق را فراموش کند که عاشق را حساب با عشق است، با مشغول چه کار دارد؟ مقصود وی عشق است. در این حالت خود را نیز فراموش کند. از عشق چندان درد بیند که نه در بند وصال باشد و نه غم هجران خورد، زیرا نه از وصال او را شادی آید و نه ...<sup>(۴)</sup>

در عصر باستان، عشق نوعی دام و تله است. انگازن شکارچی پنهان در تارک‌های جنگلی پر راز و رمز، دامی تسمیه کرده است برای شکار. واژه‌ی دام عشق، در ادبیات کهن ما ریشه نازد در عصر باستان، عشق به آن معنا که در قرون میانه می‌بینیم، وجود ندارد. دوست داشتن و علاقه‌مندی و عشق بازی، وجود دارند. اما عشق به معنی سوز و گداز و آن حس صوری سوزی پر کشش و پرجذبه وجود ندارد. فرستادن دولبه که به پیش زوال می‌روند، با اشاره‌های آشکار به عشق نژادیک، بیخام روحیه را به زایل می‌رسانند.

بدین چاره تا آن لب لعل لالم کیم آتش با لب پرورام (۵۳۰-۵۴۰)

تلمبه بدین آشتای پیشین، شباته به خوابگاه رستم می‌رود و خود را به او عرضه می‌کند. رابطه‌ی بین و منیزه نیز به همین ترتیب آغاز می‌شود.

عشق با همان نگاه نخستین، میراث دوران باستان است. فریاتی که اگر هم از لذت شکار و زوری فاصله گرفته بود، زیبایی‌شناسی انتقاری و شکار و نگاه داشته بود. در این زیبایی‌شناسی، عاشق با تیر نگاه مشغول، شکار می‌شود. در بسیاری از افسانه‌های قدیمی، مشغول به خواب عاشق می‌آید و عاشق پس از بیداری، اودیسه‌ی نور و دژ و پر از فراز و فرود خود را شروع می‌کند تا سرانجام مشغول از بند قلمه‌های صحن و از طلسم دیوها نجات دهد.

افسانه‌های قدیمی با پایان خوشی دارند و به کارموری عشاق می‌انجامد. این افسانه‌ها پر از عذبات قدرماتی هستند. شبیه فیلم‌های اکشن. در برخی از این افسانه‌ها مشغول القون شده است و آن‌گاه که عاشق عشق خود را ابراز می‌کند، خود عشق به مثابه‌ی باطل السحر عمل می‌کند. با هم در این افسانه‌ها رد پای باورهای جادویی را می‌بینیم. حضور عشق پیش حضور قدرت‌الهی عشق، و این



حد آسم را به وفاتهای (به گمان ما) غریب می‌گشاید امروزه ما در فضائی هستیه که لذت‌های تا پندار جاذبه‌های زیبای شناختی دارند در فضایی که جاذبه‌نگی در کانون جاذبه‌ی زیبای شناختی آن بود میل جنسی فاقد جاذبه‌های زیبای شناختی بود پس آدمی بر سر نورانی قرار می‌گیرد.

۱- میل خود را الوفا می‌کند اما از نظر زیبایی‌شناختی آرزو، نشده می‌ماند.  
۲- از نظر زیبایی‌شناختی الوفا می‌شود و ناکامی را بر می‌گزیند.

اگر امروزه برای ما رفتار آن‌ها توضیح‌ناپذیر می‌نماید، رفتار ما نیز برای آن‌ها (اگر به طوری نورانی عصر ما بشیند) توضیح‌ناپذیر خواهد بود و ما را فاقد ظرافت‌های زیبای شناختی آرزو-یابی خواهند کرد.

عشق به دنیا (egotism) در تلاش به دست آوردن چیزهای گذرا است. این عشق آن جا که ارتباطی با خدا ندارد عشق مجازی است و موهوش چیزهایی که برای انزوا و شهوت و عروس به کار می‌آیند ... از این رو سعادت معایت عشق بی‌حلیت این است که آدمی آن چه را برای خودش باید خواست و از خود آن باید لذت ببرد و وسیله سازد، و به‌واسطه چیزی را که وسیله است هدف قرار دهد و از خود آن لذت ببرد. یعنی هر عشقی به آدمیان و انبیا در این جهان، تنها در صورتی حلیت دارد که برای خدا باشد نه برای خود آن‌ها، حال آن که وسیله ساختن خدا برای لذت بردن از آدمیان و انبیا عشق بی‌حلیت است ...

عشق به امور این جهانی در صورتی بی‌حلیت شمرده می‌شود که امور این جهانی عشق قرار داده شود نه وسیله ... اگر همین عشق را چرخ‌های چرخیدن شدن روح به واسطه‌ی عشق به این جهان می‌نامند.<sup>(۵)</sup>

در عصر گذارت عشق، در رفتار متین و موافق و کنترل شده به تحلیل می‌روند زیرا تعادل و توازن زیبا دیده می‌شود در آن دیوان، عشق مکمل و خلیفه بود زیرا وظیفه‌ی ناشی از ادبایی خود بود و در مقدم هر چیزی بود پس بر عشق جنسی تأکید نمی‌شد عالی‌ترین مظاهر عشق، عشق به علم، به انسانیت، و بعدها به انقلاب به مردمان بود، توده‌ها، به ایدئولوژی به معین، و غیره بود.

از رومانسیسم به بعد، عشق، ضروری‌ترین عنصر پیوند بین دو جنس شد عشق، عنصر لازم پیوندهای عاطفی شد، و پیوندی که با عشق تمام نبود زیبایی خود را از دست داد زیرا با رومانسیسم به بعد جنس‌گرایی در کانون توجه زیبایی‌شناختی قرار گرفت جاسروزی نیز جنس‌گرایی در محدوده‌ی عشق جنسی وچه زیبایی‌شناختی خود را حفظ کرده است. پس از ظهور اهرم‌سیسیسم و خروج از فضائی

زیبایی‌شناختی جاذبه‌نگی، و به مرور که جاذبه‌ی ایدئولوژی‌ها می‌کاهد، جای آن را عشق جنسی می‌گیرد عشق جنسی، ایدئولوژی جدیدی می‌شود عشق با آزادی پیوند می‌خورد آزادی که ایدئولوژی ایدئولوژی‌ها شده است، با عشق جنسی در هم می‌آمیزد و با ارزشی همه‌ی این‌ها در جان متعلق می‌خورد بدین ترتیب عشق تبدیل می‌شود به پروژ، راهی، ایدئولوژی، عشق، راهی، بخش) اما عشق اگر توانایی هم‌نشینی با هر چیزی داشته باشد توانایی هم‌زیستی با راهی و آزادی را ندارد این با است که تلقی عشق جنسی به عنوان آزادی‌بخش و رهاکننده و زنجیرگسل، متناقض و سفحک می‌شود تا وقتی که منظور از عشق، عشق غیرجنسی بود متناقض نمی‌نمود آن انقلابی شوهری، که به آسانی از جان خود می‌گذشت، عشق خویش و آزادی می‌گشاید، زیرا تو یک مرد او را از قید و بندها و وابستگی‌های غیرتعالیمی آزاد می‌کند و از سوی دیگر او بر این باور بود که نتیجه‌ی اجتماعی این عشق، آزادی توده‌ها و گسستن زنجیرهای اسارت‌بار خواهد بود اما وقتی عشق جنسی، ایدئولوژیک می‌شود دچار تناقضی می‌شود و این دو سویه است: از یک سو، عشق جنسی، با گرایش قوی به انحصار، تمام است، عشق بین دو نفر است و لاغیر. عشاق، شادند یا به هم وابسته‌اند غالباً یکی مسلط بر آن دیگری است و تسلطی گذشته‌ناپذیری بر او اعمال می‌کند اما مسلط، کم‌تر از آن که زیر سلطه است، وابسته نیست. عشاقی که چیزی یا افرادی که محض توجه و علاقه‌ی آن دیگری است حسیات متغی نشان می‌دهند مادر، شغل نبود علاقه، همکاران صمیمی، حاکم کتاب و روزنامه، دیزر سیلین به کتاب یا محض دیدار، جاس‌پرتی با کم‌توجهی یکی هنگامی که آن دیگری سخن می‌گوید فراموش‌کاری در سانس‌دهی نوید و ازدواج همه‌ی این‌ها حسیات

مفنی آن دیگری را برمی‌انگیزد  
لومین تناقض عشق جنسی، گم‌رنگ تو شدن تدریجی آن است. تا آن جا که اگر گوشه‌ی جنسی به معنای هنوز رایج عشق ناشه باشی دیگر نمی‌توان به آن عشق گفت. امروزه عشق تبدیل به یک کشش فزونی شده است که بسیار زود هم فراموش‌شده با حذف حالت انحصاری عشق و گم‌رنگ تو شدن حسیات‌ها و محدودیت‌ها و تنش‌ها، عشق در حال تغییر ماهیت و تبدیل شدن به بازی است. آنگون می‌شود به جای عشق از بازی عشق سخن گفت بازی‌های کوتاه مدت، مطلق سودی از روی محس و فاقد عمق و به دور از نامه‌ی وسیع و پرفه‌چان و ستون‌طور و در عین حال زیبای پیشین، پس می‌توان گفت مثل بسیاری از چیزهای دیگر، عشق، به معنای میوه‌ی شناختی زیبای شناختی جاذبه‌نگی و وضعیت پست مدرن محتوای نفس پیشین خود را با می‌نهد.

**پانزدهم‌ها:**

- ۱- تلخیص قطعه‌ی نقل شده از عن‌القصا، تمهیدات ص ۱۰۱-۱۰۲ اثر ص ۱۷۲ کتاب «سوسه‌ی عشاق» - بورس تحول عشق در ادب پارسی» محمد دهقانی، انتشارات روزانه ۱۳۷۷.
- ۲- تلخیص ص ۲۰، همان‌جا.
- ۳- نقل از جلال ستاری صص ۲۰۹ - ۲۱۲ کتاب حالات عشق سنجین نشر توس ۱۳۶۶
- ۴- همان‌جا، ص ۲۱۹، همچنین ر. ک. به صص ۲۶۵ تا ۲۶۹ تاریخ فلسفه اسلامی هشری کریم، ترجمه‌ی سعادت‌الله حسینی نشر امیرکبیر، تهران ۱۳۷۱.
- ۵- صص ۱۰۰ و ۱۰۱ کتاب آگوستین کارل بلنهرس ۱۹۵۷، ترجمه‌ی م. ح. الطیف، انتشارات خوارزمی - تهران ۱۳۳۲.